



نقدی بر چاپ تازه التنوير في الطب

علی صفری آققلعه

پژوهشگر متون دوره اسلامی و نسخه‌شناس
alisafari_m@yahoo.com

است که به قصد آشنایی نوآموزان با اصطلاحات این دانش نگاشته شده است. متن عربی این اثر یک بار به سال ۱۴۱۱ ق (۱۹۹۱ م) به چاپ رسیده است.

از التنوير ترجمه‌ای به زبان فارسی موجود است که از دیدگاه زبانی بسیار کهن می‌نماید. برخی قراین زبانی، نشانگر تعلق این اثر به ماوراءالنهر است. برای نمونه در جایی از متن، واژه «مستکاره» به کار رفته (قمری ۱۳۹۲: ۴۱) که به این ساخت، در زبان سغدی رواج داشته و در دوره اسلامی عمدتاً در میان نویسندگان ماوراءالنهر رایج بوده است (رواقی و میرشمسی ۱۳۸۱: ۳۲۹). پس از این در نقد یکی از مواضع متن (قمری ۱۳۹۲: ۴۷) به واژه «خشار» اشاره خواهیم کرد که مطابق شواهد، ضبط رایج واژه «شخار» در ماوراءالنهر بوده است. جز اینها شواهد زبانی دیگری نیز در تأیید کهنگی و تعلق زبانی اثر به ماوراءالنهر از متن به دست می‌آید.

دیرینگی زبانی و ویژگی‌های ماوراءالنهری التنوير می‌تواند مؤید این گمان باشد که ترجمه فارسی در واقع تحریر اثر بر دست مؤلف است. جز این، عنوان اثر در آغاز نسخه کتابخانه ملک نشانگر ترجمه اثر بر دست مؤلف است: «کتاب التنوير من ترجمه ابوالحسن بن نوح القمري رحمة الله عليه».

با توجه به این قراین و اینکه قرینه استواری در رد آن به دست نیست، می‌توان این ترجمه/تحریر را نگاشته خود مؤلف دانست و با پذیرفتن این نکته، می‌توان تحریر فارسی التنوير را

۲. این نام در چاپ پیشین به صورت «مستکان» ضبط شده (قمری ۱۳۵۲: ۶۱) که نادرست است.

ابومنصور حسن بن نوح قمری از پزشکان نام‌آور سده چهارم هجری است. متأسفانه از زندگی او آگاهی چندانی نداریم، اما چون در برخی منابع اشاره شده که ابن سینا در هنگام سالخوردگی قمری در درس‌های او حاضر می‌شد می‌توان این را قرینه گرفت که عمده زندگی قمری در سده چهارم سپری شده است (سزگین ۱۳۸۰: ۴۵۰-۴۵۱). مهم‌ترین مأخذی که به شاگردی ابن سینا نزد قمری اشاره کرده عیون الانباء است (ابن ابی‌اصیبه، عیون، ج ۱، ص ۳۲۷)، اما ابن سینا در تقریراتش بر ابو عبید جوزجانی موسوم به سیره الشیخ الرئیس اشاره‌ای بدین موضوع ندارد و چون پزشکی را از دانش‌های دشوار نمی‌شمرد، صرفاً اشاره کرده که در جوانی شروع به خواندن کتاب‌های پزشکی کرده است (گل‌مان ۱۹۷۴: ۲۴)؛ بنابراین گفته ابن ابی‌اصیبه نیازمند بررسی بیشتر است.

معروف‌ترین نوشته قمری کتاب الغنی و المنی است که وجود نسخه‌هایی کهن از آن در کتابخانه‌های دنیا نشان می‌دهد تا حدود سده هفتم جزو متون مهم در آموزش پزشکی به شمار می‌رفته است. در عیون الانباء از کتاب علل العلل او نیز یاد شده (ابن ابی‌اصیبه، عیون، ج ۱، ص ۳۲۷)، اما تاکنون نسخه‌ای از آن در جایی گزارش نشده است.

جز این دو اثر، کتاب التنوير في الطب نیز از نوشته‌های قمری است که نسبت به الغنی و المنی کمتر رواج داشته است. التنوير یک فرهنگنامه کوچک در توصیف اصطلاحات پزشکی

۱. با سپاس از استاد علی اشرف صادقی که مقاله را پیش از چاپ ملاحظه فرمودند و نکات ارزشمندی را یادآور شدند.

اندکی از آغاز متن را نقل کردیم تا ویژگی‌های زبانی آن نمایان باشد و ضمناً روشن شود که متن دقیقاً همه جا از زبان مؤلف آغاز می‌شود.

بخش دیگر نوشته‌ی روی جلد که نسخه‌ی مورد استفاده‌ی کوشنده (نسخه‌ی کتابخانه‌ی ملک) را از قرن یازدهم دانسته نیز چندان مقرون به صواب نیست و از روی خط نسخه می‌توان گفت که کتابت آن از سده‌ی نهم و نهایتاً دهم هجری است. نادرستی دیگر که در مقدمه‌ی چاپ جدید (قمری ۱۳۹۲: ۱۳) دیده می‌شود آنجاست که کوشنده نوشته است:

این کتاب توسط استاد محمدکاظم امام به زبان فارسی ترجمه و در تهران چاپ و منتشر گردید و مترجم فاضل در مقدمه تاریخچه‌ی زندگانی و آثار قمری را آورده است. اخیراً همین کتاب با ترجمه‌ی آقای محمدکاظم امام و به اهتمام آقای حسین خیراندیش در سال ۱۳۸۷ توسط انتشارات نیکان در تهران به چاپ دوم رسیده است.

این نوشته نشان می‌دهد که کوشنده چاپ محمدکاظم امام را ندیده است؛ چرا که آن چاپ حاوی ترجمه‌ی متن توسط محمدکاظم امام نیست بلکه متن تصحیحی اثر بر پایه‌ی همان نسخه‌ی کتابخانه‌ی ملک است. نویسنده‌ی این سطور چاپ انتشارات نیکان را ندیده است، اما اگر آن چاپ عیناً از روی چاپ آقای امام منتشر شده باشد، قاعدتاً کوشنده چاپ جدید باید درمی‌یافت که آن چاپ، متنی تصحیحی است نه یک ترجمه‌ی جدید از متن.

در چاپ محمدکاظم امام مواردی از متن به درستی تصحیح شده که در چاپ جدید این موارد نادرست است. اگر کوشنده چاپ جدید بدان چاپ دسترسی داشت قاعدتاً می‌باید از این‌گونه اشتباهات پرهیز می‌کرد.

نادرستی دیگری که در مقدمه‌ی چاپ جدید دیده می‌شود آنجاست که کوشنده از دو نسخه برای ترجمه‌ی تحریر فارسی یاد کرده است (قمری ۱۳۹۲، ۲۲). نخستین نسخه که پیشتر شناخته شده بود و در گنجینه‌ی کتابخانه‌ی ملک نگهداری می‌شود، اساس چاپ محمدکاظم امام و نیز چاپ جدید بوده است. اما دومین نسخه که کوشنده بدان اشاره کرده، اصولاً نسخه‌ای از تحریر فارسی نیست بلکه دستنویسی از تحریر عربی است که به شماره‌ی ۶۲۸۴ در کتابخانه‌ی آستانه‌ی حضرت معصومه (قم)

در شمار آثار سده‌ی چهارم هجری و از کهن‌ترین نگارش‌های زبان فارسی به شمار آورد.

این ترجمه/تحریر فارسی یک بار به سال ۱۳۵۲ ش تصحیح و منتشر شده است. مصحح آن چاپ، هم بر روی جلد و هم در مقدمه، آن را نگاهشته‌ی قمری دانسته است (قمری ۱۳۵۲: ۱۴-۱۸ مقدمه). جز آن، اخیراً نیز شاهد چاپ تحریر فارسی بودیم که در نوشته‌ی کنونی به بررسی این چاپ خواهیم پرداخت. مشخصات چاپ تازه بدین‌قرار است:

اصطلاحات پزشکی در طب سنتی؛ ترجمه‌ی کهن کتاب التنبیر فی الاصطلاحات الطیبیه، ابومنصور حسن بن نوح قمری، به کوشش احسان مقدس، تهران، نیلوبرگ، ۱۳۹۲.

نخستین نادرستی که در چاپ جدید به چشم می‌خورد عبارتی بر روی جلد بدین‌گونه است: «از مترجمی ناشناخته؛ از روی نسخه خطی قرن یازدهم.»

چنان‌که گفتیم، اکنون قرینه‌ای نداریم که نگارش اثر توسط قمری را رد کند و لذا انتساب آن به «مترجمی ناشناخته» نیازمند ارائه‌ی دلایل استوار است. در انتساب ترجمه به شخصی جز قمری نخستین پرسش این است که چرا مترجم مفروض، از خود نامی نبرده است. دیگر آنکه در گذشته معمولاً رسم بوده که مترجمان در مواضعی که مؤلف «اصل» به شیوه‌ی متکلم وحده مطلبی را نقل می‌کرد، این بخش‌ها را با عباراتی چون «چنین گفت مؤلف اصل که ... کذا و کذا» ترجمه می‌کردند و نشان می‌دادند که مطلب از مؤلف است نه مترجم. در حالی که ترجمه/تحریر ما نحن فیه با عباراتی از زبان قمری بدین‌گونه آغاز شده است:

از آنک من نیک بدانسته‌ام که فضل علم پزشکی بر همه علم‌ها و دیگر تا چیست و نیازمندی هر کس به هر وقتی و هر جایی چگونه است، بر آنک کسی را به رغبت آرم به آموختن این علم، همیشه به اندیشه‌ی اندر باشم که آنچه از وی سهل است نزدیک آرم و آنچه از وی دشوار است آسان گردانم تا دل اندر آینده به وی قوی‌تر گردد و نیت وی درست‌تر شود تا بهره‌ی خویش بتمامی از وی بردارد....

۱. چاپ امام: «تاجیست»، چاپ جدید: «تاجست». متن عربی (قمری، ص ۴۹) «تا چیست» را بیشتر تأیید می‌کند: «ان لکنه معرفتی بفضل علم الطب علی سایر العلوم و فرط علمی بحاجه کل شخص...»

نگهداری می‌شود. عربی بودن نسخه از توصیفی که استاد دانش‌پژوه در فهرست کتابخانه به دست داده به آسانی دریافته می‌شود (دانش‌پژوه ۱۳۵۴: ۲۲۰) زیرا در آنجا چنین اشاره شده است: «... ترجمه فارسی در ملک (۸۰۷/۱۲) هست». با این حال نویسنده این سطور تصویر نسخه را به دست آورد و از آنجا یقین حاصل شد که نسخه آستانه قم نیز دستنویسی از تحریر عربی است. بنابراین نسخه کتابخانه ملک همچنان نسخه منحصر بفرد تحریر فارسی به شمار می‌آید.

نکته دیگر آنکه اگر نسخه آستانه قم به راستی دستنویسی از تحریر فارسی بود، آنگاه این پرسش پیش می‌آید که چرا کوشنده با آگاهی از وجود چنین نسخه‌ای از آن در کار خود استفاده نکرده است؟ به‌ویژه در متنی که چنین کم‌نسخه بوده و دارای ویژگی‌های کهن زبانی است.

پس از این به یادکرد نادرستی‌های متن فارسی در چاپ تازه التئور خواهیم پرداخت. موارد به ترتیب صفحات چاپ است و پس از یادکرد شماره صفحه، عبارات نادرست را یاد کرده و سپس شکل درست را با یادکرد شواهد نشان خواهیم داد.

— **ص ۲۵ (نخستین صفحه متن):** «و آن بتوان یافتن اندر کتابها مکرر آمده و این کس که نو بود اندر علم بتواند بدست آوردن تا رنج بسیار نبیند.» شکل درست این عبارت مطابق نسخه چنین است: «و آن بتوان یافتن اندر کتابها مگر پراکنده و این کس که نو بود اندر علم نتواند بدست آوردن تا رنج بسیار نبیند.» عبارت در چاپ پیشین (قمری ۱۳۵۲: ۳۵) هم درست است جز آنکه در دومین مورد «نتواند» در آنجا هم به نادرست «بتواند» ضبط شده است. بخشی از ضبط درست متن از روی تحریر عربی (القمری ۱۴۱۱: ۴۹) تأیید می‌شود: «... ثم لا توجد تلك الأشياء الا متفرقة و فی کتب...»

— **ص ۲۵:** «و تفسیری کنم هر لفظی از وی کوتاه، انک سبب و علت بگویم...» که شکل درست مطابق نسخه و چاپ پیشین (قمری ۱۳۵۲: ۳۵) چنین است: «و تفسیری کنم هر لفظی از وی کوتاه، بی آنک سبب و علت بگویم...» این ضبط از روی تحریر عربی (القمری ۱۴۱۱: ۵۰) نیز تأیید می‌شود: «و اخذت أن افسر كل لفظة منها تفسيراً مجرداً من غير أن أذكر اسبابها و عللها...»

— **ص ۲۶ (دومین صفحه):** «... و فرق میان شخوص و سبات از داشتن چشم و فراز داشتن بود.» که درستش مطابق نسخه و چاپ پیشین (قمری ۱۳۵۲: ۳۷) چنین است: «... و فرق میان شخوص و سبات باز داشتن چشم و فراز داشتن بود.» متن عربی (القمری ۱۴۱۱: ۵۱) نیز چنین است: «و الفرق بينه و بين السبات ان السبات مغموض العين و الشخوص مفتوح العين.»

— **ص ۲۶:** «صرع: یکایک افتادن مردم و خرد کم کردن و بر خویشتن یافتن گوناگون و اندام‌ها کژ شدن.» که درستش چنین است: «صرع: یکایک افتادن مردم و خرد گم کردن (عربی: فقد) و بر خویشتن تافتن (عربی: التواء) گوناگون و اندام‌ها کژ شدن.» همین عبارت در متن عربی (القمری ۱۴۱۱: ۵۲) چنین است: «الصرع: ان يختر الانسان و يفقد العقل و يلتوى على نفسه ضروب الالتواء و تتعوج اعضاؤه...» در چاپ پیشین (قمری ۱۳۵۲: ۳۸) نیز هر دو مورد به اشتباه به صورت «کم کردن» و «یافتن» ضبط شده است.

— **ص ۲۸:** «ماموره: بیرون آمدن سیاهی چشم بود و بلیق نیز گویند.» ضبط این مدخل مطابق نسخه چنین است: «سارموره: بیرون آمدن سیاهی چشم بود و بیق^۱ نیز گویند.» ضبط «سارموره» در چاپ پیشین درست است (قمری ۱۳۵۲: ۴۰)، اما بخش پایانی به صورت «و بق هم گویند» ضبط شده که نادرست است. با توجه به عبارتی که پس از این از ذخیره خوارزمشاهی نقل خواهیم کرد، می‌توان دانست که این واژه «نتو» است و آنها که بارسم الخط نسخه‌های کهن آشنایی دارند می‌دانند که تحریف «نتو» به «بلق» و «بیق» امکان‌پذیر است. پس باید عبارت پایانی چنین باشد: «... و نتو هم گویند.»

در باره ضبط «سارموره» باید یادآور شویم که این واژه در هیچ کدام از منابع در دسترس نگارنده یافته نشد و گویا منحصر به تحریر فارسی التئور است. اما شکل دیگر این نام به صورت «مورساره» و «مورسار» در کهن‌ترین متن پزشکی شناخته شده فارسی یعنی هدایة المتعلمین فی الطب (بخاری، هدایة، ص ۲۷۴ و ۲۷۵) و نیز ضبط «مورساره» و «موساره» در کهن‌ترین متن چشم‌پزشکی فارسی یعنی نورالعیون دیده می‌شود (جرجانی، نورالعیون، ص ۷۷۴ [نمایه]). از سویی چون این اصطلاح در زبان عربی به صورت «مورسارج» تعریب شده و در تحریر عربی

۱. حرف دوم در نسخه بی نقطه است.

خواهد بود. در آن صورت جزء «سار» در پایان واژه، تلفظی از «سر» است و به این شکل در ترکیباتی چون «نگوسار» (/ نگونوسار)، «سبکسار»، «گاسار» (در اطلاق به گرز) و احتمالاً «چشمه‌سار» نیز به کار رفته است.^۴

— ص ۲۹: «قطا: آرزو کردن چیزها و بذست که خوبدان نرفته بود چون گل و انگشت رایحه بوی ماند». که شکل درستش چنین است: «قطا: آرزو کردن چیزها بدست که خوبدان نرفته بود چون گل و انگشت و آنچه به وی ماند». عبارت در چاپ پیشین (قمری ۱۳۵۲: ۴۱) درست ضبط شده است. ضبط درست از تحریر عربی (القمری ۱۴۱۱: ۵۸) نیز تأیید می‌شود: «القطا: الاشتیاق الی الاشیاء الردیة الغیر معتادة مثل الطین و الفحم و نحوهما.»

— ص ۳۰: «نقرس: آزاد درد بود و اماس اندر انگشتان دست و پا، پی یا بغلصا.» که شکل درستش چنین است: «نقرس: آزاد درد بود. و اماس اندر انگشتان دست و پای تا بغلها.» ضبط درست از تحریر عربی (القمری ۱۴۱۱: ۶۰) نیز تأیید می‌شود: «النقرس: ورم و وجع شدید فی اصابع الیدین و الرجلین الی الابط و الاربیات.» این بخش در چاپ پیشین (قمری ۱۳۵۲: ۴۳) نیز به نادرستی «یا بغلها» ضبط شده است.

— ص ۳۰: «عرق مدنی» نادرست و «عرق مدینی» درست است. این نام در چاپ پیشین (قمری ۱۳۵۲: ۴۳) و تحریر عربی (القمری ۱۴۱۱: ۶۰) درست است.

— ص ۳۱: «توتر الذکر: نره پیاخاستن است که پپای ایستاده بماند بی انک اندر پی جماع بود.» که شکل درستش چنین است: «توتر الذکر: نره به پای خاستن است که به پای ایستاده بماند بی انک آرزوی جماع بود.» شکل درست مطابق تحریر عربی (القمری ۱۴۱۱: ۶۰) چنین است: «توتر الذکر: أن یبقی ناعظاً من غیر شهوة الجماع.» تعبیر «آرزوی جماع»، ترجمه «شهوة الجماع» در متن عربی است. این بخش در چاپ پیشین (قمری ۱۳۵۲: ۴۳) درست ضبط شده جز اینکه واژه «توتر» در آغاز مدخل به صورت واژه «برتر» در پایان مدخل پیشین افزوده شده است.

۴. البته در برخی ترکیبات جزء «سار» نقش پسوند شباهت یا نقش‌ها و معانی دیگر دارد و نمی‌توان آن را به معنی «سر» دانست. در ساخت برخی از این تعبیرات نیز ممکن است وجوه عامیانه دخیل باشد؛ چنان‌که «سگسار» در عجایب‌نامه‌ها به جزیره‌ای اطلاق شده که سر مردمانش به سر سگان مانده بوده است.

التیور نیز دیده می‌شود (القمری ۱۴۱۱: ۵۵) می‌توان دانست که ضبط «مورساره» مأخذ تعریب «مورسارج» بوده است. بنابراین امکان اشتباه کاتب یا سهوالقلم مؤلف در ضبط «سارموره» را نباید از نظر دور داشت.

محمدکاظم امام در فرهنگ واژه‌های پایان کتاب (قمری ۱۳۵۲: ۹۶) پس از یادکرد مواردی از ضبط «مورسارج» و «مورسرج» در منابع عربی نوشته است: «این نام ... در ذخیره خوارزمشاهی به ساخت: سارموره آمده است.» این نوشته یا سهوالقلم است و یا آنکه وی نسخه نامعتبری از ذخیره به دست داشته است؛ زیرا سید اسمعیل جرجانی صاحب ذخیره خوارزمشاهی در آثارش عمدتاً شکل تعریب شده «مورسارج» و «مورسرج» را به کار برده و حتی ساخت فارسی «مورساره» در نسخه‌های معتبر آثارش دیده نمی‌شود.^۱ در لغتنامه دهخدا ذیل مدخل «مورسارج» عبارات ذخیره خوارزمشاهی در توصیف این بیماری نقل شده است و در آنجا ضبط «مورساره» دیده نمی‌شود. چون توصیف ذخیره خوارزمشاهی وجه تسمیه این بیماری را — از دیدگاه جرجانی — نشان می‌دهد و ضمناً ضبط «نتو» را تأیید می‌کند، عبارات آن را از کهن‌ترین نسخه کامل اثر در ایران (نسخه ۵۱۵۶ دانشگاه تهران، مورخ ۵۸۲ ق، کتاب ششم، گفتار دوم، جزو ششم، باب سیم، ص ۳۹۲) نقل می‌کنیم تا ضبط جز نسخه سازمان لغتنامه نیز در دست باشد:

نتو عنیه چهار نوع است و سبب هر چهار، جراحت طبقه قرنیه^۲ باشد به سبب قرحه‌ای یا سببی از اسباب بادیه. و این نتورا نامی^۳ عام مورسارج است لکن نزدیک اهل صنعت، هر نوعی را نامی است خاصه. اما نوع نخستین: چنان باشد کی طبقه قرنیه را آفتی رسد و بشکافد و عنیه از آن شکاف برآید. و مقدار برآمدن او نزدیک باشد همچون سر مورچه‌ای و بدین سبب او را رأس النمله گویند

چنان‌که می‌بینیم سید اسمعیل برابر عربی «رأس النملة» را برای این بیماری یاد کرده که در لغتنامه نیز نقل شده است. اگر این برابر عربی درست باشد، وجه تسمیه بیماری در ذخیره درست

۱. برای سه مورد ضبط «مورسرج» در الاغراض الطیبه نك: جرجانی، الاغراض، ص ۹۵۱ [نمایه].

۲. در لغتنامه: «جراحت عنیه» که نادرست می‌نماید. این عبارت در دستنویس کهن کتابخانه دانشگاه پنسیلوانیا (به نشانی IJS 189، بی تا [حدود سده هفتم هجری])، گ ۲۰۷ نیز مطابق ضبط بالاست.

۳. هر دو نسخه دانشگاه و پنسیلوانیا چنین‌اند. شاید: «نام».

— ص ۳۱: «رجا: گرداندن باذها و تریه‌اء غلیظ اندر زهدان تا شکم بزرگ شود» که شکل درستش چنین است: «رجا: گرد آمدن باذها و تریه‌اء غلیظ است اندر زهدان تا شکم بزرگ شود.» شکل درست مطابق تحریر عربی (القمی ۱۴۱۱: ۶۰) چنین است: «الرجا: اجتماع رطوبات و اریاح غلیظه فی الرحم و عظمها.» این بخش در چاپ پیشین (قمی ۱۳۵۲: ۴۳) درست است، جز آنکه سرمدخل «رجا» را به صورت «زجا» ضبط کرده است.

— ص ۳۱: «داء الجبت (الثعلب): آن بود که پوست بر هم افتد...» که در اینجا «داء الجبت» نادرست و «داء الحیة» (نسخه: داء الحیت) درست است. ضمناً افزودن (الثعلب) در برابر این نام غلط است زیرا داء الثعلب و داء الحیة با هم یکی نیستند. نام درست در تحریر عربی (القمی ۱۴۱۱: ۶۱) و چاپ پیشین (قمی ۱۳۵۲: ۴۴) آمده است.

— ص ۳۱: «جذام: بیماریست که نخست موی بیفتد و انگاه گرانها اندام افتادن گیر...» در اینجا به جای «گرانها» در نسخه «کرانها» آمده که باید «کرانها» یا «کرانه‌ها» باشد و در تحریر عربی در برابر آن واژه «اطراف» آمده است (القمی ۱۴۱۱: ۶۲).

— ص ۳۲: «و اگر پوست برگسترده و بزرگوی بسیار جای بگیرد آنرا نمله الساعیه گویند» در اینجا «بزرگوی» نادرست بوده و مطابق نسخه و چاپ پیشین (قمی ۱۳۵۲: ۴۵) «بزودی» (به زودی) درست است. در تحریر عربی نیز «بسرعة» آمده است (القمی ۱۴۱۱: ۶۳).

— ص ۳۲: «خارش و تبش بود از حد بیرون که بخارد و انکه املها (دملها) بر آب» شکل درست عبارت چنین است: «... که بخارد و انکه آبله‌ها پر آب». در متن عربی (القمی ۱۴۱۱: ۶۴) نیز آمده: «... و یحدث معه نفاطات مملثه ماء رقیقاً.» و در اینجا «نفاطة» به معنی آبله و تاول است.

— ص ۳۳: سرمدخل به صورت «دوبیله» آمده که «دبیله» درست است و در نسخه «و دبیله» آمده است. این مدخل در چاپ پیشین (قمی ۱۳۵۲: ۴۶) و تحریر عربی (القمی ۱۴۱۱: ۶۵) درست است.

— ص ۳۳: «و چون کفاینده آید آن چیزها از وی بیرون آید» که درست آن «کفاینده آید» است. در متن عربی (القمی ۱۴۱۱: ۶۵) نیز از فعل «بَطَّ» استفاده شده که به معنی شکافتن و

کفایندن است: «و اذ بَطَّت خرجت هذه الاجسام منها.» این واژه در چاپ پیشین (قمی ۱۳۵۲: ۴۷) نیز به صورت نادرست «کفاینده» ضبط شده است.

— ص ۳۳: «و چون بیمار چیزی بخورد تب نیروز گیرد.» سپس کوشنده در پاورقی در توضیح آورده است: «نیروز گیرد: قوی شود، شدت گیرد.» در اینجا تعبیر «نیروز گرفتن» حاصل بدخوانی مصحح است. این تعبیر در چاپ پیشین (قمی ۱۳۵۲: ۴۸) چنین است: «و جون بیمار چیزی بخورد [تب] نیروز تر گیرد.» که مطابق نسخه است، جز آنکه واژه «تب» در چاپ از متن افتاده است. می بینیم که ضبط نسخه نیز درست نیست، ولی آنچه هر دو مصحح آورده اند نامتعارف و نادرست است. شکل درست عبارت باید چنین باشد: «و چون بیمار چیزی بخورد تب نیروز تر گردد.» این تعبیر در صفحه بعدی از چاپ جدید باز هم به اشتباه بدین گونه نقل شده است: «تب محرقه: تبی بود که دایم بدارد و هر روزی بنیروز گردد.» ضبط نسخه در اینجا چنین است: «هر روزی بنیروز تر گردد.» مدخل اخیر در چاپ پیشین (قمی ۱۳۵۲: ۴۸) درست است.

— ص ۳۴: «حصبه: مانند وی (جدری) است جز انک ریم نکند و خشک شود و فروریزد تب و باین آن بود که از هوا خیزد...» در اینجا دو اشتباه روی داده است: یکی آنکه تعبیر «تب و باین» در واقع «تب و بایی» است و ضمناً همین «تب و بایی» سرمدخل بعدی است که مصحح دریافته و آن را در دنباله تعریف حصبه آورده است. این مدخل در چاپ پیشین (قمی ۱۳۵۲: ۴۹) و متن عربی (القمی ۱۴۱۱: ۶۷) درست است.

— ص ۳۴: «تفسره: کمیز بود پر از حدث.» در اینجا نیز اشتباهی دوگانه پیش آمده، بدین گونه که «پراز حدث» در واقع مدخل بعدی است که آن هم اشتباه ضبط شده و در اصل باید چنین باشد: «براز: حدث.»

— ص ۳۵: سرمدخل به صورت «سلیم» آمده که شکل درست آن در متون پزشکی «اسلم» و در تحریر عربی (القمی ۱۴۱۱: ۶۹) به صورت «اسیلم» آمده است. چاپ پیشین نیز اینجا نادرست است.

— ص ۳۶: «مهتر: مغزست و دل و جگر و آلتها جماع اندامها.» در اینجا دو اشتباه پیش آمده است: یکی آنکه سرمدخل «اندام‌ها مهتر» است، در برابر «الاعضاء الرئیسیه/

اوادکیهاست اندر میان اندامها چون اوادکی رودکانیها و رگها و جز آن.» این واژه با ساخت‌های گوناگونش در چاپ تازه به صورت‌های «آزادگی»، «آزادگیه» و «آزادگیه» ضبط شده است (قمری ۱۳۹۲: ۳۶ و ۳۷ و ۳۸). در متن عربی (القمری ۱۴۱۱: ۷۱) آمده است: «التجاویف: اجواف الاعضاء مثل اجواف العروق و الامعا و غیرها.»

— ص ۴۰: ذیل تعریف «سمید» و «جویره» آمده است: «این را نیز نان مبدء گویند» که در اینجا «نان میده» درست است. این بخش در چاپ پیشین (قمری ۱۳۵۲: ۵۹) درست است و در تحریر عربی (القمری ۱۴۱۱: ۷۹) آمده: «یسمی ایضاً خبز الموائد.»

— ص ۴۰: «شواء: بریانی بود. وی آن گوشتست که بر آتش افکنند تا بریان شود.» در نسخه و چاپ پیشین (قمری ۱۳۵۲: ۵۹) به جای «آتش» واژه «انگشت» (ذغال) آمده است. مصحح بی اشاره به اصل نسخه، آن را تغییر داده است. در متن عربی (القمری ۱۴۱۱: ۷۹) تصریحی به آتش یا انگشت نیست: «کل لحم یتعلق فی التَّنور...»

— ص ۴۰: «طباهجه: آن گوشت که پاره کنند...» این مدخل در نسخه و چاپ پیشین (قمری ۱۳۵۲: ۵۹) به صورت «طباهه» ضبط شده است. ضبط «طباهه» (/ تباهه/ تواهه) در فارسی رایج تر است. مصحح بی اشاره به ضبط اصل نسخه، آن را گویا مطابق متن عربی تغییر داده است.

— ص ۴۰: «قریص: گوناگون کند و اندر جمله آن است که ترها و بوی افزارها را با خل بجوشانند و آنگاه بوی اندر ماهی بپزند. باجوره: با کبک یا بزغاله و آنچه بدیشان آنگاه بنهند یا به بندد.» در اینجا به جای «گوناگون کند» باید «گوناگون کنند» باشد. یعنی این غذا را به چند شیوه می‌سازند. ضمناً آنچه به عنوان مدخل «باجوره» آورده شده در واقع دنباله توصیف مدخل «قریص» است، بدین گونه: «به وی اندر ماهی بپزند یا جوژه (= جوجه) یا کبک یا بزغاله و آنچه بدیشان [مانند]. آنگاه بنهند تا ببندد.» پس از واژه «بدیشان» باید «مانند» افزوده شود؛ اگرچه در نسخه نیست. اگر مصحح به تحریر عربی نگاهی می‌انداخت دچار چنین لغزشی نمی‌شد. بخش مربوط در متن عربی (القمری ۱۴۱۱: ۸۱) چنین است: «یعمل ضروباً... تغلی مع الخل ثم یغلی فیها السمک و الاکارع و الفراریج و القبیج أو لحوم الجداء أو

الرئیسة» که در متن عربی (القمری ۱۴۱۱: ۷۱) آمده است. کوشنده واژه «اندامها» را که باید در آغاز این مدخل می‌آمد، در پایان مدخل پیشین آورده است. ضمناً واژه «اندامها» که در پایان همین مدخل کنونی آمده، در واقع جزء آغازین مدخل بعدی یعنی «اندامه‌آلی» است. در چاپ پیشین (قمری ۱۳۵۲: ۵۲) نیز «اندامها» در پایان مدخل قبلی آمده است.

— ص ۳۶: مدخل «اندامه‌آلی» به عنوان یک عبارت در میانه مدخل «اندامه‌آلی مهتر» آورده شده و در دنباله، مدخل «اندامه‌آلی نامتشابه» به صورت «بامتشابه» آورده شده است. در چاپ پیشین (قمری ۱۳۵۲: ۵۲) نخستین مدخل به درستی ضبط شده اما «اندامه‌آلی نامتشابه» ذیل «اندامه‌آلی» آورده شده است.

— ص ۳۷: «جوامد: آن چیزهاست که سخت و فشرده است.» در اینجا به جای «فشرده» واژه «فسرده» درست است که در زبان فارسی در برابر «منجمد» به کار می‌رود. این ضبط در نسخه و چاپ پیشین (قمری ۱۳۵۲: ۵۴) درست ضبط شده است جز آنکه سرمدخل در چاپ پیشین بجای «جوامد» به صورت «جواهر» ضبط شده که البته مطابق ضبط نادرست نسخه است.

— ص ۳۷: مدخل «کیلوس» دو بار در آغاز دو اصطلاح متفاوت آمده که شکل درست دومی «کیموس» است. این دو مدخل در نسخه و چاپ پیشین (ص ۵۵) درست ضبط شده است.

— ص ۳۸: «باز غلیظ: آن بود که دینه بماند اندر آزادگیه‌ها اندام که غلیظ گردد، چنان چون هوایی که دیر بماند اندر جاء.» در این عبارت به جای «که دینه» باید مطابق نسخه «که دراز دینه» باشد و به جای «آزادگیه‌ها» باید «اوادکیه‌ها» (/ اوادگی‌ها) باشد و به جای «جاء» باید «چاه» باشد به قیاس «آبار» (ج: بئر) که در متن عربی آورده شده است (القمری ۱۴۱۱: ۷۵). درباره ضبط «اوادگی‌ها» باید اشاره کنیم که این واژه چند بار در متن و نسخه به صورت «اوادکی» و جمع آن «اوادکی‌ها» به کار رفته و آن را در هیچ کدام از لغتنامه‌های در دسترس نیافتیم. از کاربرد این کلمه در تعریف «تجاویف» (قمری ۱۳۹۲: ۳۶) می‌توان چنین پنداشت که به معنای کاواکی و فضایی خالی به کار رفته است که در میانه اندامی چون رگ‌ها یا روده‌ها وجود دارد: «تجاویف:

نحوها حتیٰ یَنْطَبِخَ ثُمَّ یَرْفَعُ وَ یَتْرُکُ حَتَّى یَجْمَدَ وَ یَنْعَقِدَ.»

— ص ۴۰: در عبارت: «یا آنچه بذیشان ماند بپا کنند از تره سرد» در واقع «بپا کنند» باید «بپاکنند» باشد. در متن عربی (القمری ۱۴۱۱: ۸۱) آمده: «یعمل ضروراً و جملة أن یحشی بطون الفراع... و نحوها ما یحتاج الیه من البقول الباردة...»

— ص ۴۰: «بچیزی پاک تر نهند تا آب از وی بچکد و انگاه ترها بپزند و این گوشت به وی در افکنند.» در آغاز عبارت «پاک تر نهند...» چنین باید باشد «پاک بر نهند...» در دنباله همین عبارت پس از «ترها بپزند» عبارت «به خل اندر» جا افتاده که در نسخه و چاپ پیشین (قمری ۱۳۵۲: ۶۰) به درستی ضبط شده و تحریر عربی (القمری ۱۴۱۱: ۸۲) نیز آن را تأیید می کند: «... ثم یخرج و یوضع علی شیء نظیف حتی یتقطر ماؤه کلّه. ثم یغلی ما یحتاج الیه من البقول المذكورة فی الخلّ و تلقی فیه...»

— ص ۴۱: «و بافتاب گرم نهند و هر روزی بخیسانند و شیر می افزایند تا برسد.» واژه «بخیسانند» در نسخه و چاپ پیشین (قمری ۱۳۵۲: ۶۱) به صورت: «بجنبانند» ضبط شده که همین درست است و از متن عربی (القمری ۱۴۱۱: ۸۴) تأیید می شود: «... و یربّی فی الشّمس و یحرّک کلّ یوم و یزاد فیه اللبّن.»

— ص ۴۱: «... و همچنین گیرد با ذرد و پوذینه و آنچه بذین ماند از ترها.» در اینجا «گیرد با ذرد» تحریف «کبر و باذرو» است که در نسخه و چاپ پیشین (قمری ۱۳۵۲: ۶۱) درست ضبط شده است. کبر و به ویژه بیخ آن در پزشکی کهن کاربرد داشته و باذرو نیز همان باذرنجویه معروف است. در متن عربی (القمری ۱۴۱۱: ۸۴) نیز آمده است: «... و کذلک الکبر و الباذروج و الفلنجمشک... و نحوها من البقول و الابازیر.»

— ص ۴۱: «خل زیت: چنان بود که نانرا ریزه کنند و آنچه بپایند از ترها برو بپزند، چون کوک و گشنیز...» در اینجا تعبیر «ترها برو بپزند» مطابق نسخه باید «ترها[ی] برد بپزند» باشد. در چاپ پیشین (قمری ۱۳۵۲: ۶۱) «ترها سرد» آمده است که در اینجا ضبط «سرد» درست تر از «برد» می نماید و چون احتمال خواندن «سرد» نیز در نسخه هست پس ضبط چاپ پیشین اینجا رجحان است. ضبط متن عربی (القمری ۱۴۱۱: ۸۵) نیز این دو را تأیید می کند: «الخل زیت: أن یفتت الخبز و تقطع علیه

البقول الباردة من خس و کزبرة...»

— ص ۴۱: «سبویات: چنان بود که آب بسبوس اندر ریزند و بپالایند...» در چاپ پیشین (قمری ۱۳۵۲: ۶۱) نیز این نام به صورت «سبوسات» ضبط شده که نادرست است. شکل درست این مدخل «سپوساب» (/ سبوساب) است که از توصیف متن نیز کاملاً مشخص است و مشابهاتی چون «کشکاب» دارد. از این خوراک چندین بار در هدایة المتعلّمین فی الطبّ یاد شده است (اخوینی، هدایة، ص ۸۳۷ [نمایة داروها و خوردنی ها]). نام این خوراک در متن عربی (القمری ۱۴۱۱: ۸۵) به صورت «ماء النخالة» ضبط شده که ترجمه همین «سپوساب» است. مدخل «سپوساب» از لغتنامه دهخدا فوت شده است. اما در برخی از فرهنگ های کهن عربی به فارسی دیده می شود. برای نمونه در تاج الاسامی (ص ۱۶۸) آمده است: «الخزیرة: سبوساب». در مقدمه الادب نیز ذیل مدخل «خزیرة» ضبط «سبوسابه» دیده می شود (زمخشری، مقدمه، ص ۳۴۸)؛ هر چند غذای توصیف شده در آن با غذای مورد اشاره در التنبیر یکسان نیست، هر دو گونه هایی از آش هستند: «خزیرة: آرد هاله از سبوس، سبوسابه، آرد هاله که بشیر باروغن کنند.»

— ص ۴۱: «ابازیر: آن بود که اوی دیگر را خوشی آید...» که در اینجا مطابق نسخه: «... اوی دیگ را خوش آید» درست است.

— ص ۴۱: «باده: شراب خام بود، نک بود سپیذاب کردار.» که درستش چنین است: «باده: شراب خام بود؛ تنک بود، سپید، آب کردار.» واژه «تنک» در چاپ پیشین درست است، اما آنچه هم «سپیذاب کردار» ضبط شده که نباید درست باشد. واژه «تنک» در سطر بعدی از چاپ جدید و نیز سطر پایانی صفحه ۴۲ باز به صورت «نک» ضبط شده است که نشان می دهد مصحح این واژه را نشناخته است.

— ص ۴۲: «ضمادها: آن داروها که آمیخته شود و با روغن ها تر کرده و مفردها و بها گرم کرده شود.» که مطابق نسخه و چاپ پیشین (قمری ۱۳۵۲: ۶۴) به جای «مفردها و بها» باید «مغزها و پیها» باشد. متن عربی (القمری ۱۴۱۱: ۸۹) نیز آن را تأیید می کند: «ادویة القروح و الجراحات الملینة بالادهان و الامخاخ و الشّحوم و نحوها.» البته در تحریر فارسی التنبیر توصیف «المراهم» (مرهم ها) افتاده و این بخش در واقع مربوط

به توصیف مرهم‌ها است.

— ص ۴۴: «شستن لک: از جویها پاک باید کردن...» که در اینجا به جای «از جویها» تعبیر «از چوب‌ها» درست است. متن عربی (القمری ۱۴۱۱: ۹۲) نیز این ضبط را تأیید می‌کند: «غسل اللک: ینقی اللک من عیدانه و یسحق...» در اینجا «عیدان» جمع «عود» به معنی چوب است.

— ص ۴۴: «شستن بست: بست را آب باید ریختن...» که در اینجا «بست» درست است به قرینه «السویق» در متن عربی (القمری ۱۴۱۱: ۹۴).

— ص ۴۵: «... و اسبغول بوی اندر افکن و زود بگردان آب را تا اسبغول بکرانها بر جغد همچنانک گفته‌اند...» شکل درست این عبارت مطابق نسخه چنین است: «... و اسبغول به وی اندر افکن و زود بگردان آب را تا اسبغول به کرانها بر چفسد همچنانک گفته آید...» متن عربی (القمری ۱۴۱۱: ۹۵) نیز این ضبط را تأیید می‌کند: «... و طرحت الاسبغول فیه و ادرته علی جوانبه بسرعة فاذا التزق به عملت به مثل الاول.»

— ص ۴۵: «چون روغن کهن گردد و تازه خواهی کردن بهاون اندر کن و بارها و بیخ بوی اندر افکن و بزین نیک تا بیخ بگذازد...». که مطابق نسخه و چاپ پیشین (قمری ۱۳۵۲: ۶۸) در اینجا به جای «و بارها و بیخ» باید «و پاره‌های یخ» باشد و «بیخ» بعدی نیز «یخ» است. این ضبط نیز از متن عربی (القمری ۱۴۱۱: ۹۶) تأیید می‌شود: «... وألق علیه قطعاً من الجمد و اضربه معه ضرباً جيداً الی أن یدوب الجمد.»

— ص ۴۶: «تدبیر ریم آهن: ریم آهن را گرم باید کردن تا سرخ شود و آنگه به خل با قوت اندر فکن.» در نسخه و چاپ پیشین (قمری ۱۳۵۲: ۷۱) پس از «سرخ شود» عبارت «اندر آتش» وجود دارد که از چاپ تازه افتاده است. مطابق متن عربی (القمری ۱۴۱۱: ۱۰۲) نیز این عبارت باید در متن باشد: «یحمی فی النار الی أن یصیر مثل الجمر.» در آغاز تعریف اصطلاح فارسی نیز واژه «ریم» اگرچه در نسخه دیده می‌شود اما زاید است. دلیلش آنکه در اینجا شیوه ساختن «ریم آهن» توضیح داده شده و شگفت خواهد بود که برای ساختن یک چیز از خودش استفاده شود.^۱

— ص ۴۷: «سوختن آبیگینه: خار و اشنان یک رطل...» که البته جز در مواردی چون ماست یا کفیر که موادی تخمیری هستند و در واقع آنها را تولید نمی‌کنیم بلکه افزایش می‌دهیم.

مطابق نسخه و چاپ پیشین (قمری ۱۳۵۲: ۷۱) به جای «خار» در اینجا «خشار» درست است. «خشار» ضبطی دیگر از «شخار» یعنی قلیه صابون و گویا حاصل ابدال حروف است. این ضبط در مقدمه الادب (زمخشری، مقدمه، ص ۳۳۹) دیده می‌شود: «قلی: خشار، اخشار.» نیز در فرهنگ تکملة الاصناف (کرمینی، تکمله، ص ۱۴۰) آمده است: «الحَرَاضُ: اشنان فروش و گچ‌پز؛ و آنکه اشنان سوزد تا خشار کند...» با توجه به اینکه زمخشری و کرمینی از مردمان ماوراءالنهر (خوارزم و کرمینه) بوده‌اند می‌توان گمان برد که ضبط «خشار» به جای «شخار» در آن سرزمین رواج داشته است. این می‌تواند قرینه‌ای باشد که ترجمه کتاب در همان نواحی صورت گرفته است. نیز بایسته توجه آنکه به قرینه متن عربی (القمری ۱۴۱۱: ۱۰۳) در اینجا گویا «خشار اشنان» درست است نه «خشار و اشنان»، چنان‌که آمده است: «یوخذ من قلی الاشنان رطل...». به‌ویژه که قلیه‌ها از مواد گوناگون به دست می‌آمد.

عدم رعایت ضبط‌های کهن نسخه

در برخی موارد کوشنده چاپ تازه، ضبط نسخه را تغییر داده که این کار خارج از اصول تصحیح است؛ به‌ویژه که بسیاری از ویژگی‌های زبانی متن از همین‌گونه ضبط‌ها قابل تشخیص و بررسی است. این‌گونه موارد در متن نسبتاً فراوان است و اینها جز مواردی است که حروف و ویژه زبان فارسی (گ چ پ ژ) عیناً مطابق رسم الخط نسخه به صورت حروف عربی ضبط شده و موجب دشواری کار خواننده می‌شود.^۲ برای نمونه واژه «رودگانی» تقریباً همه جای چاپ تازه به صورت «رودکان» ضبط شده است (نک: ص ۱۹ و ۲۹) و جالب توجه آنکه یک جا (ص ۲۹) که واژه به صورت «رودگانی» ضبط شده، در پاورقی به «روده‌ای» معنی شده است. در حالی که در ادوار کهن و به‌ویژه در تحریر فارسی التئوبر «رودگانی» در معنی مفرد «روده» (= معی) به کار می‌رفته و جمع آن به صورت «رودگانی‌ها» (= معا) آمده است. در زیر به برخی موارد عدول از نسخه اشاره می‌کنیم:

— ص ۲۵، س ۱۶: ضبط «ناخن پا» آمده که در اصل نسخه «ناخن پای» است.

۲. برای نمونه در صفحه ۳۲ آمده است: «صنان: کند بغل بود» که «گند بغل» درست است.

— ص ۲۷، س ۲۲: دو واژه «میکاهد» و «می نماید» در نسخه «همیکاهد» و «همینماید» است.

— ص ۲۸، س ۱: واژه «سفیدی» در اصل نسخه «سپیدی» است.

— ص ۳۳، س ۱۸: «شکستن اندام» در اصل «بشکستن اندام» است.

— ص ۳۸، س ۸: «فزوننی‌ها» در اصل «فزوننی‌ها» است که همین هم درست است در برابر «فضول» که در متن عربی (القمری: ۱۴۱۱، ۷۵) آمده است.

ص ۴۲، س ۶: «قراپادینها» که در نسخه «قراپادینها» است.

اینها نمونه‌هایی است از نادرستی‌هایی که در چاپ تازه‌التنوير دیده می‌شود. با توجه به اینکه متن التنوير مطابق چاپ تازه فقط ۲۳ صفحه است، می‌توان دریافت که اندازه اشتباهات در برابر کل کار تا چه اندازه است. این نکته نشان می‌دهد که کار تصحیح بر خلاف تصور برخی آسان نیست و دشواری‌های بسیاری دارد که پرداختن بدان نیازمند تخصص و تجربه کافی است. البته باید در اینجا یادآور شویم که چاپ پیشین نیز از اشتباهات خالی نیست^۱ اما با سنجش دو چاپ درمی‌یابیم چایی که حدود چهل سال پیش منتشر شده نسبت به چاپ کنونی کم‌غلط‌تر است.

منابع

ابن ابی اصیبعه، احمد بن قاسم خزرجی، عیون الانباء فی طبقات الاطباء، به کوشش آگوست مولر، قاهره، ۱۲۹۹ق.

بخاری، ابوبکر ربیع بن احمد الاخوانی، هداية المتعلمین فی الطب، به کوشش دکتر جلال متینی، مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۳۴۴ش.

تاج الاسامی (تهذیب الاسماء)، به کوشش علی اوسط ابراهیمی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷ش.

جرجانی، اسمعیل بن حسن بن محمد حسینی، الاغراض ۱. برای نمونه: سرمدخل «سدر» که بصورت «سد» ضبط شده (قمری ۱۳۵۲: ۳۷). نیز سرمدخل «خلفه» که «جلعه» ضبط شده (همان ۴۲). نیز سرمدخل «شری» که بصورت «شوی» ضبط شده (همان ۴۵). نیز واژه «مستکاره» که بصورت «مستکان» ضبط شده (همان ۶۱). یا «بمیخته» که بصورت «بمنیخته» ضبط شده است (همان ۶۲).

الطیبة و المباحث العلائية (۲ ج)، به کوشش دکتر حسن تاج‌بخش، تهران: دانشگاه تهران و فرهنگستان علوم، ۱۳۸۵ش.

جرجانی یمانی، ابوروح محمد بن منصور بن ابی‌عبدالله، نورالعیون، به کوشش یوسف بیگ‌باباپور، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۹۱ش.

دانش‌پژوه، محمدتقی، ۱۳۵۴، فهرست نسخ خطی کتابخانه آستانه مقدسه قم، قم: آستانه مقدسه قم.

رواقی، علی؛ میرشمسی، مریم، ۱۳۸۱، ذیل فرهنگ‌های فارسی، تهران: هرمس.

زمخشری، محمود بن عمر، مقدمه‌الادب (قسم اسماء)، به کوشش سید محمد کاظم امام، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ش.

سزگین، محمد فؤاد، ۱۳۸۰، تاریخ نگارش‌های عربی (ج ۳: پزشکی و داروسازی، جانورشناسی، دام‌پزشکی)، ترجمه کیکوس جهاننداری با ویراستاری احمد رضا رحیمی ریس، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

قمری، ابومنصور حسن بن نوح بخاری، ۱۳۵۲، التنوير، به کوشش سید محمد کاظم امام، تهران: بنیاد نیکوکاری نوریانی.

قمری، ابومنصور حسن بن نوح، ۱۳۹۲، اصطلاحات پزشکی در طب سنتی، ترجمه کهن کتاب التنوير فی الاصطلاحات الطیبة، به کوشش احسان مقدس، تهران: نیلوبیگ.

القمری، ابی منصور الحسن بن نوح، ۱۴۱۱، التنوير فی الاصطلاحات الطیبة، به کوشش غادة حسن الکرمی، ریاض، مکتبة التربية العربیة لدول الخلیج [الفارسی].

کرمینی، علی بن محمد بن سعید ادیب، تکملة الاصناف، به کوشش دکتر علی رواقی و سیده زلیخا عظیمی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵ش.

Gohlman, William E., 1974, *The life of Ibn Sina*, Albany & New York, State University of New York Press.